

مردم‌شناسی در چه وضعیتی است؟

آندره، لوروا-گوران

چندسالی است که به حکم سنت، مردم‌شناسان نیز همانند سایر متخصصان علوم اجتماعی، در صددند تا قلمرو، محدوده و جوهر مردم‌شناسی را معین کنند. این مسئله گویای دو نیاز، با اهمیتی متفاوت است: نخست اینکه، برای جهان خارج^۱ که به نظر می‌رسد کرانه‌ها و حواشی نظام علمی ما^۲ را تشخیص نداده است - به تشریح آنچه که مردم‌شناسی است بپردازیم و نیز در برابر متخصصان به این اقدام مبادرت ورزیم که محدوده مردم‌شناسی را که به آن «مردم‌شناسی کنترل شده» می‌گویند و از نظر طبقه‌بندی متمایز از جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی اجتماعی، جغرافیای انسانی و تاریخ بدون رویداد است، مشخص کنیم.

ارزش کوششهایی که در این جهت صورت گرفته، و تذکر آن لازم به نظر می‌رسد، و نیز صفات نیمه قاطع آنها همه اشتیاق مرا برای توصیف مردم‌شناسی از بین برده است؛ رشته‌ای که با اینهمه موجودیتش را به وضوح حس می‌کنم و متقاعد شده‌ام که همه کوشش‌م را وقف آن کنم. علت اینکه کرانه‌ها و حواشی مردم‌شناسی، و به ویژه مردم‌شناسی فرانسه، فاقد صراحت بسیار واقعی است، به تاریخ و در عین حال به چگونگی تشکیل و ترکیب آن ارتباط می‌یابد. به نظر می‌رسد که سرنوشت مردم‌شناسی چنین بوده است که ساختار درونی واقعۀ انسانی را به وسیله

اسلوبهای گوناگون، که وابسته و مجاور یکدیگرند، آزاد و رها سازد. مردم‌شناسی به وسیله جامعه‌شناسان، عالمان تشریح، ماقبل تاریخ‌شناسان، زبان‌شناسان ساخته و پرداخته شده است، اما مردم‌شناسی نه کاملاً جامعه‌شناسی، نه کاملاً انسان‌شناسی و نه کاملاً ماقبل تاریخ‌شناسی است؛ در بین دو یا چند رشته از علوم انسانی می‌توان گفت که مردم‌شناسی از یک وضعیت متعادل برخوردار بوده و برای هر مردم‌شناس در حکم چیزی انحصاری و موقتی است. چنین وضعیتی صفت متحرک و خصالت فردی تعاریفی را بیان می‌کند که می‌توان برای انسانی‌ترین علوم انسانی قایل شد، و نیز نشانگر آن است که چرا مردم‌شناسان متناوباً خود را از هسته ایده‌آلی که مربوط به تخصص آنها در راه یک پژوهش است جدا می‌کنند؛ پژوهشی که یکی از رشته‌های علمی همگرا را به مطالعه واقعه‌های انسانی ملحق می‌کند. برعکس، مردم‌شناس گاه تمایل به تحکیم میدان تحقیق خود دارد و نیز گرایش به کاربرد نوعی «اومانیسیم ابتدایی» دارد که از آن چیزی جز جنبه‌های کنجکاوانه و شگفت‌انگیز مستفاد نمی‌شود.

همان‌طور که بعداً خواهیم دید، کلمات حتی مفسر نوعی بازی است که در آن نمی‌توان منحصرأ به جستجوی واقعه‌ای از یک پراکنش dispersion و قدامتی از انتخاب مؤثر Choix efficace پرداخت. در تمام زبانهای مربوط به تمدن، واژگان انسان‌شناسی، مردم‌شناسی، مردم‌نگاری وجود دارند و برای مطالعه انسان به کار می‌روند، اما، در تمام زبانها، آنگاه که نظری به تاریخ این سه واژه می‌افکنیم، مشاهده می‌کنیم که پذیرش آنها طوری است که دائماً باهم برخورد داشته و یکدیگر را می‌پوشانند؛ و بیهوده آنکه بخواهیم (حتی در حال حاضر و به زبان فرانسه) برای هریک از آنها معنی و مفهوم دقیقی قایل شویم: انسان‌شناسی غالباً متضمن مطالعه جسمانی انسان و نژادهای اوست؛ مردم‌شناسی را اکثراً به مشابه ترکیبی از علوم مربوط به انسان (مفهومی که مورد نظر ما در این مقاله است) و مردم‌نگاری را همانند مجموعه‌ای از فنون توصیفی واقعه‌های فرهنگی می‌دانند، اما مثالهای مربوط به تعاریف در میان پژوهشگران معاصر پیشمار بوده و نقطه حرکت و توزیع آنها نیز متفاوت است.

شاید بتوان گفت که واژه «مردم‌شناسی» سزاوار برتری چندی است، زیرا مبین حالتی از واقعیت قومی و حقیقت گروه‌های انسانی در جوامع است. در واقع، یک واقعه انسانی که فردی است، برای مردم‌شناسی قابل ادراک نیست؛ انسان در وضعیت نژادی، فنی، اجتماعی یا زبانی در بین سایر انسانها موجود زنده‌ی بی‌است و اگر او را در شالوده این ارزش اساسی [زنده‌بودن] دخالت ندهند، عجیب و نامفهوم خواهد بود.

تحول و تکامل محتوای مردم‌شناسی

مردم‌شناسی بیش از یک علم، دارای پیچیدگی علمی است و سرگذشت محتوای فعلی آن،

بدون شک بهترین تعریف و توصیفی است که می‌توان برای آن قایل شد. این محتوی، تقریباً به‌طور هم‌ارز در کشورهای مختلف تحول و تکامل یافته است. اما تحول مردم‌شناسی فرانسه خطوط مستحکمی را از طریق شخصیت والای چند بن‌بنیانگذار مکتبها یا نهادها تقدیم می‌کند. جستجو درباره طلایه‌داران این علم بیهوده است: سوهریها قبلاً از استها و نهادها صحبت داشته‌اند و حتی چیزی مانع از آن نیست که سزار را به عنوان متخصص ممتاز مردم‌نگاری اقوام گل Gaules به حساب آوریم. قرن هیجدهم مردم‌نگاران واقعی محترمی را به خود دیده است، اما این افراد همیشه کارشان توأم با عملکرد افراد دیگری نظیر جغرافی‌دان، عالم طبیعی، هیئت‌های مذهبی یا گاهی بازرگان بوده است. فلاسفه برای نخستین ترکیب *synthèse* خود درباره انسان از مصالح و لوازمی که سیاحان در اختیارشان می‌گذاشتند استفاده می‌کردند. تنها در فاصله سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۶۶ بود که وضعیت فعلی شروع به شکل‌گیری کرد: جامعه‌شناسی بین دستهای اگوست کنت، پیش از تاریخ بین دستهای بوشه دوپرت و انسان‌شناسی جسمانی بین دستهای پروکا زائیده شد، واژه «مردم‌نگاری» در ۱۸۳۵ و واژه «مردم‌شناسی» در ۱۸۷۸ وارد فرهنگنامه شدند و به این ترتیب پرونده مربوط به مرحله طلایه‌داران بلافصل این علوم بسته شد. در طول این مرحله، که همه کشورهای مربوط به فرهنگ اروپائی را در یک جنبش وسیع فلسفی و علمی به همراه دارد، دو جریان بزرگ ترسیم می‌شود: جامعه‌شناسان یک شاخه فلسفی تشکیل می‌دهند و این شاخه توسط سردانی که ایده اکثر آنها اصلاح سیاسی و اجتماعی بوده است، متحول می‌شود. در آغاز قرن بیستم، متخصصان جامعه‌شناسی ابتدایی: **لوی-برول، ومارسل مس،** بدون اینکه به‌طور کامل رابطه خود را از این جنبش قطع کنند، از آن جدا شدند. شاخه دوم مربوط به عالمان علوم طبیعی و پزشکان است که موجبات توسعه پیش از تاریخ، دیرینه‌شناسی و انسان‌شناسی جسمانی را فراهم آوردند. هریک از پژوهشگران، در حالی که پیوستگیهای شخصی خود را از رشته‌ای به رشته‌ای دیگر برقرار می‌کرد به راه خود می‌رفت و در نهایت با پیشرفت و توسعه به پژوهشی توصیفی درباره ملتها به نام «مردم‌نگاری» می‌رسید که حاصل دو شاخه اصلی از مواد و مصالح لازم به صورت «تک‌نگاری» و «کلکسیون موزه» (موزه‌نگاری) بود.

رویداد قطعی مردم‌شناسی فرانسه در سال ۱۹۲۸ اتفاق افتاده است، در این سال **پل-ویوه،** پزشک، انسان‌شناس و مدیر «موزه مردم‌نگاری تروکادرو» با **مارسل مس،** جامعه‌شناس و استاد مدرسه مطالعات عالی در خلق انستیتوی مردم‌شناسی سرین شریک شدند. همه‌گرایشها تنها در یک جریان علمی مجتمع شدند و به نحوی در «موزه انسان»^۴ تجسم یافتند، به‌طوری‌که از سال ۱۹۳۷ قسمت اعظم فعالیت‌های مردم‌شناسی فرانسه در آنجا تجمع یافته است. همان‌طور که می‌دانیم، تعریف مردم‌شناسی از گستره تاریخی آن جدانگیز است. به این

ترتیب، می بینیم که دلایل مربوط به آن از هستی دوگانه‌ای نشأت می‌گیرد یعنی از جامعه‌شناسی کلاسیک و از مردم‌شناسها؛ از پیش از تاریخ که روی مرزهای مشترک مردم‌نگاری و تاریخ طبیعی توسعه می‌یابد و از انسان‌شناسی که سهم در پزشکی است و به ویژه شامل همزیستی پژوهشگرانی است که متفاوت از یکدیگرند، ولی به‌سوی موضوع واحدی جهت یافته‌اند.

در این بیست‌سال اخیر، وضعیت مردم‌شناسی، بازهم گستره دیگری یافته است. در طی نزدیک به صدسال اندیشه‌ها و اشتغالات مردم‌شناختی به‌سوی استهای ابتدایی یا به سمت اشکال بازمانده از فرهنگهای قدیمی ملت‌های متمدن سوق یافته‌اند. در حالی که فرهنگهای بزرگ و مهم کنونی مشخص شده و مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند، بجاست که در جستجوی استقرار مرزهای دور دست بشریت، در زمان و در فضا باشیم و نیز در جستجوی آنکه انسان را در تمامیت خود ببینیم. کشف بزرگ جدید مربوط به میلیاردها انسان است که علم مردم‌شناسی آن را به فراسوی سپرده بود. این کشف به وسیله هموطنهای خود مردم‌شناس شروع شده است: امروزه جزئیات زندگی صدها تن از بوم‌زادان هندی را، بدون اینکه خود آنان را بشناسیم، می‌دانیم و نیز فرهنگ عامه برتون‌های Bretons فرانسه به خوبی رازهایی را در اختیار گذاشته است، بدون اینکه بدانیم اینان و نیز توده کارگران ناحیه پاریس از نظر مردم‌شناسی چه چیزی عرضه می‌کنند. بعد از این بیداری و هوشیاری است که مردم‌شناسی توانسته معنی و مفهوم واقعی خود را به دست آورد.

در اینجا، چهار راه جدیدی عرضه می‌شود. وقتی مردم‌شناس از ابتدایی به ساختارهای کنونی می‌رسد، در حقیقت از تنهایی و عزلت خود فاصله می‌گیرد و خود را در میان عالمان اقتصاد، جمعیت‌شناسان، جامعه‌شناسان به معنای وسیع، تاریخ دانان، جغرافی دانان می‌یابد، این وضعیت پیچیده نشأت گرفته از عملی است که باعث شده تا رشته‌های نامبرده به مدت یک قرن از سهم مردم‌شناختی بهره برده و نظرگاهی مقایسه‌ای به وجود می‌آورند. حتی به نظر می‌رسد که نوعی اختلال و آشفتگی به وجود آمده است، این اختلال آنگاه واقعیت می‌یابد که مفهوم عمیق مردم‌شناسی فراموش شود، زیرا مقصود آن پی بردن به جامعه، تغذیه، مذهب و جمجمه نیست، بلکه در یک حرکت آگاهانه، مردم‌شناسی حاصل آگاهیهای عمیق و ویژه‌ای از پژوهش برای شناخت کلی انسان است.

وضعیت کنونی مردم‌شناسی

در کار تحقیق، مسئله انتخاب Choix، هرگز به این اندازه که در دوران ماست، غنی و بارور نبوده است و جای تعجب است اگر مردم‌شناسان ناگهان خود را در میان جامعه‌شناسان و عالمان اقتصاد مستحیل ببینند. با اینهمه، وضعیت مردم‌شناسان با آنچه که در بیست

سال پیش بوده‌اند، کاملاً متفاوت است، یعنی زمانی که می‌شد با فراست و فرهنگی کلی و با دانشی چند، نارساییها را از همه اشکال فعالیت یک گروه قومی زدود و به نشر یک «تک‌نگاری»، که به طرز شایسته‌ای در حول و حوش موضوع مورد مطالعه بوده است، پرداخت. با اینکه اینگونه کارها بسیار سفید باقی می‌مانند مع هذا، لطف و مطبوعیت خود را از دست داده‌اند، زیرا زیربنای علمی آنها نا کافی و ضعیف است؛ در هیچ یک از رشته‌های مردم‌شناسی، تنها با یک پژوهشگر نمی‌توان سنتز جامعی انجام داد. نقش مردم‌شناسی به این دلیل قطع نشده است که در انحصار سنتزی از علوم انسانی متفاوت باشد، بلکه نقشی است که دیگر مردم‌شناس به تنهایی قادر به انجام افتخارآمیز آن نیست.

طبیعی است که پژوهشهای مردم‌شناختی به‌طور گروهی صورت می‌گیرد و هر یک از پژوهشگران با ابزار علمی کافی ساختارهای اجتماعی، فنی، اقتصادی، مذهبی و انسان‌شناختی را وارد عمل می‌کند. چندین سال تجربه، نشانگر برخی از جنبه‌های این وضعیت جدید است. در مواردی چند، گروهها، در یک نیت مردم‌شناختی، از کارداندان متفاوت (نظیر اقتصاددان، پزشک، عالم کشاورزی، معمار شهرساز) به اضافه یک «مردم‌شناس» تشکیل شده‌اند. نتیجه کار همیشه این بوده است که از مردم‌شناس یک متخصص جزء جزء بسازند، یعنی او را غیر مؤثر جلوه داده و در عین حال وادارش کنند تا صفت ویژه کارش را از دست داده و به سمت جامعه‌شناسی یا اقتصاد متحول شود. چنین حوادثی گاه موجب شده است که نقش عملی مردم‌شناسی به منزله یک نقش فرعی، یا نه یک نقش زاید به حساب آید.

در اکثر موارد، مردم‌شناسی به مثابه شالوده فرهنگ در جنبه‌های متفاوت رفتار انسانی داخل شده است. البته در اینجا دخالت مردم‌شناسی بیشتر از آنکه جنبه کاربردی داشته باشد بمنزله عنصری از تکوین و شکل‌گیری است. تحت این زاویه، در حال حاضر، و با اینکه با عدم کفایت توسعه یافته، سرشار از نقش ویژه مؤثری است. نظام فعلی آموزش، هر سال (بین پاریس، لیون و یردو) عبور صدتن از دانشجویان [این رشته] را تضمین می‌کند. آنان بعد از کسب شناخت از مناسبتهای واقعی مسئله مورد طرح انسان و جوامع وی، به سوی متنوعترین شاخه‌ها، از فلسفه به پزشکی، از کشاورزی ماوراء بحار به روانشناسی اجتماعی سوق یافته و از هم جداسی شوند.

وضعیت کنونی مردم‌شناسی قابل مقایسه با تاریخ است، با این تفاوت که تاریخ دانان را به ندرت برای تشخیص فوری بیماریهای دولتی (حکومتی) دعوت می‌کنند و حال آنکه نادر نیست که از مردم‌شناس بخواهند تا آنچه را که باید انجام داد، تا یک جمعیت ماوراء بحار بتواند ثبات تسکین دهنده جوامع متعادل را بشناسد، در طی شش ماه تشریح کند. نتیجه شادی بخش این امر راندن مردم‌شناس به سمت توسعه روشهای تحقیق عمومی وی است.

تحول و تکامل، برای اینکه بتوان مفهوم یک رشته علمی را از قبل مشاهده کرد، بسیار کوتاه است. این امر به وسیله تعداد بسیار اندکی از پژوهشگران عرضه شده و همیشه نیز در هر کشوری چنین بوده است (در فرانسه تقریباً ۱۰ نفر در سال ۱۹۵۵)، اما به نظر می‌رسد که دو خط سیر به خوبی نشان داده شده است. نخستین خط سیر مربوط به توسعه لازم مردم‌شناسی به مثابه مواد و مصالح آموزشی است. جهت انتخاب شده به وسیله پژوهشهای ویژه هر چه باشد این مسئله ضرورت خواهد داشت که آموزش درباره انسان آموزشی ترکیبی است که تنها این فرصت را در اختیار متخصصان آینده قرار می‌دهد تا برای یکبار بشنوند که انسان فقط مجموعه ماهرانه‌ای از اسکلت و ماهیچه یا سازشی اختصاصی بین ارزشهای جامعه شناختی نیست. حفظ این پیوستگی به سادگی صورت پذیر است، زیرا فقط قایل به مراکز دانشگاهی و رساله‌ها و دستاوردهای کلی است.

وضعیت مردم‌شناسی، به مثابه علم کاربرد اجتماعی، بسیار متفاوت است و لازم است که در این جهت توسعه یابد. البته مراد تشکیل دوره‌های hybrids علمی نیست. بلکه منظور تجمع دسته‌هایی از متخصصان با فرهنگ مردم شناختی درباره مسایلی است که تنها از طریق مردم شناختی می‌توانند به هم نزدیک شوند، نظیر تشکیل گروههای قومی در خلال تحول و تکامل ارزشهای نژادی، زبانی، جغرافیایی، اقتصادی، فنی و اجتماعی. مخالفت بسا نتایج یک نژاد پرستی اجمالی، نشانگر یک رفتار سنتی و سودمند است. چه تفکیک واقعه‌های نژادی و واقعه‌های اجتماعی، از طرف دیگر به معنای صرف نظر کردن از الحاق اسماء به واحدهای نژادی است که شاهدهی بروفور خود در بخش فرهنگی معینی هستند. این یک عادت مکتسبه تدریجی است که جنبه معینی از نهادهای اجتماعی را، بدون اینکه پژوهش منظمی در زمینه فنی- اقتصادی آنها صورت گیرد، مورد بررسی قرار می‌دهد، در حالی که خود پژوهشگر در نظامی زندگی می‌کند که قشر بندی رفتارهای اجتماعی آن، شغلی و اقتصادی است. برعکس، در قبال جستجو برای حل مسایل ملی‌گرایی، بدون بررسی شالوده‌های عمیق شخصیت قومی، افول کاسلا مستقری وجود دارد. در واقع به جای بی‌خبر ماندن در یک بخش مفروض، پاسخهای بخش همسایه به مدت پنجاه سال برای مسئله‌ای هم ارز، می‌تواند توانی از یک غذای مواد و مصالح موجود باشد که در بین شاخه‌های مختلف علوم انسانی پخش شده است.

چنین وضعیتی برای تمام علوم مشترک است، پژوهشهای ویژه به راههای طولانی و موازی هم، که در بین آنها گاه دیدن خیابانهای وسیع به فراموشی سپرده می‌شود، رانده می‌شوند؛ نقش مردم‌شناسی، در قلمرو خود، جستجو برای یافتن این خیابانها و نیل به حفاظت آنهاست؛ در این معنی، مردم‌شناسی به گرایش نو از یک پژوهش علمی پاسخ می‌دهد.

مفهوم مردم‌شناسی

پیش از تاریخ، دیرینه‌شناسی انسانی، انسان‌شناسی جسمانی، تکنولوژی مقایسه‌ای، جغرافیای انسانی، جامعه‌شناسی حقوقی یا مذهبی به‌تأمینی در مدار مردم‌شناسی ثبت نمی‌شوند؛ همان‌طور که مردم‌شناسی نیز بیشتر از آن، در بین آنها به‌ثبت نمی‌رسد، مردم‌شناسی این رشته‌ها را در پژوهش مربوط به واقعه انسانی تام *Fait humain total* قطع می‌کند.

این مسئله مربوط به‌خبط مبتدیان مردم‌شناسی نیست، زیرا بانیان پژوهش‌های مردم‌شناختی خواهان تنظیم و ترتیب همه عناصر تابلوی انسانی، از جمله و ابزار نخستین تراشکار سنگ چخماق گرفته تا موسیقی آیینی اقوام پولینزی، بودند. آنان به وضوح مفروضات مسئله را درمی‌یابند و این مفروضات تغییر نیافته‌اند: به‌زبانی انسان به‌ناشناخته بودن خود اداسه‌می‌دهد و از این موجود ناشناخته، نسبتاً مواردی چند به‌خوبی شناخته شده است.

فوق-تخصص مرحله‌ای لازم از کلیه علوم و نیز، در نظام زیستی، تأکیدی بر کهنسالی غیر قابل اجتناب است: انسان‌شناسی جسمانی به‌زحمت خود را از خط دقیق و محدودی که به مدت صدسال درگیر آن بوده است جدا می‌کند، رشته‌های جامعه‌شناسی با نسل‌ها درگذرند، حال آنکه نخستین دلایل پژوهش مردم‌شناختی معتبر باقی می‌مانند. با در نظر گرفتن بیوگرافی پژوهشگرانی که در یکی از شاخه‌های ویژه دید تازه‌ای به‌همراه آورده‌اند، تصدیق این مسئله بسیار مهم است که این پژوهشگران در آغاز حرکت خود از یک نگرش مردم‌شناختی برخوردار بوده‌اند و حتی اگر بعداً آن را از دست داده‌اند، مع‌هذا این دید، نخستین چفت و بست کارشان را در امر پژوهش تضمین کرده است.

آنچه در سرنوشت مردم‌شناسی است، جستجوی مرزهای این علم نیست، بلکه اجراء همه روشها و طرقی است که به‌عنوان عامل مؤثر در شناخت کامل انسان تجلی می‌کنند. که خواه مربوط به‌پهلوی هم‌گذاشتن بیست رشته متفاوت برای حصول تصویری حقیقی از توسعه بشری است یا جستجوی منظم خطوطی است که بین قلمروهای متفاوت فعالیت انسان برای کسب چشم‌اندازهای جدید وجود دارد.

ترجمه: اصغر عسکری خانقاه

یادداشتها

«- این مقاله از کتاب «le fil du temps» نوشته پروفسور «آندره ، لوروآ-گوران» انسان شناس فرانسوی ترجمه شده است:

Leroi-Gourhan, André: «le fil du temps», Éd. Fayard, 1983, PP. 51-58.

- ۱- سراد نویسنده از دنیا یا جهان خارج، همان قلمرو غیر فرانسوی مردم شناسی است. م.
- ۲- منظور «لوروآ-گوران» از «نظام علمی ما» همان نظام علمی مردم شناسی فرانسه است. م.
- ۳- تفسیر این کلام به این صورت است که گاه واژه ها می توانند در معنی مختلف و در لفظ همسان و همجنس باشند و این همان مسئله جناس در علم لغت است. م.
- ۴- «سوزه انسان Musée de l'Homme» در میدان تروکادرو در پاریس واقع است که نام سابق آن «سوزه مردم نگاری تروکادرو» بوده است. م.
- ۵- نظیر چنین سخنی سالها پیش، از زبان «پل موسیه»، مردم شناس بزرگ فرانسوی و استاد دانشگاه رنه دکارت پاریس، در زمان حیاتش، به صورت زیر بیان شده است: «انسان شناسی گاه تا حد یک خدمتگزار بی نقش تنزل کرده است؛ و مدتها مانع از آن شده اند که خود نظام مستقل و آزادی داشته باشد؛ به این ترتیب انسان شناسی در «فرانسه» در سایه جامعه شناسی جا گرفته است» (به نقل از کتاب «مردم شناسی، روش، بینش، تجربه»، نوشته اصغر عسگری خانقاه، انتشارات تفره، زیر چاپ). م.